

سعید بن جبیر اسدی والبی

عبدالکریم غریق - هالند

امام شهید سعید بن جبیر بن هشام اسدی والبی مکنی به ابو محمد و یا ابو عبدالله کوفی مکی از موالی بوده است. زادگاه او را کوفه گفته اند، اما می گویند: جبیر پدر سعید غلام حبشی و در اصل از موالی بنی والبه از طائفه بنی اسد بود، که با ظهور اسلام مسلمان شد، و آزادیش را باز یافت. و چنانکه محمد بن حبيب بغدادی گفته است، والبی منسوب به والبه پسر حارث بن ثعلبه بن دودان بن اسد بن خزیمه می باشد. نامبرده از جمله علمای تابعین، از اکابر اصحاب عبدالله ابن عباس و شخصیتی عابد، زاهد، پرهیزگار، شب زنده دار، دانشمند، محدث، فقیه، قاری و مفسر بزرگ قرآن بود. (۶ و ۷) امام شمس الدین ذهبی می گوید: سعید بن جبیر در زمان خلافت حضرت حسن بن علی بن ابی طالب (رض) متولد گردید، اما عده ای دیگری از مورخان می گویند: سعید بن جبیر در سال ۴۹ هجری قمری در کوفه متولد گردیده است.

سعید از همان اوان کودکی طفلی زرنگ، هوشیار و با استعداد بود، و پدرش او را برای فراگیری علوم اسلامی به مدینه به نزد اصحاب پیامبر اسلام (ص) فرستاد، او در مدینه از عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، ام المومنین عائشه و تعدادی دیگر از آن بزرگواران علوم تفسیر، حدیث و فقه را فراگرفت، و بعد در کوفه سکونت اختیار کرد، و در نشر و پخش علوم اسلامی تلاش زیادی نمود، تا جائی که به عنوان امام اهالی کوفه شناخته می شود. (۱)

موصوف از انس بن مالک، ضحاک بن قیس فهري، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر بن خطاب، عبدالله بن مفضل، عدی بن حاتم، عمرو بن میمون اودی، ابی سعید خدری، ابی عبدالرحمن سلمی، ابی مسعود انصاری بدری، ابی موسی اشعری، ابی هریره و ام المومنین عائشه حدیث روایت نموده، و از او آدم بن سلیمان پدر یحیی بن آدم، اسلم منقری، اشعث بن ابی شعثاء، ایفَع، ایوب سختیانی، بُکیر بن شهاب، ثابت بن عجلان، ابوالمقدام ثابت بن هرْمُز حَلَّاد، جعفر بن ابی مُغیره، ابوبیشر جعفر بن ابی وحشیه، حبيب بن ابی ثابت، حبيب بن ابی عمره، حسان بن ابی اشرس، حُصین بن عبدالرحمن، حکم بن عثیبه، حماد بن ابی سلیمان، حنظله بن ابی حمزه، خُصیف بن عبدالرحمن جزری، ذر بن عبدالله همدانی، ذکوان ابوصالح سمان، زبیر بن موسی، زید عمی، سالم اَفطس، سلمه بن کُهیل، سلیمان بن ابی مغیره کوفی، سلیمان احوّل، سلیمان اعمش، سماک بن حرب، ابوسنان ضرار بن مُرّه شیبانی، طارق بن عبدالرحمن بَجَلی، طلحه بن مُصَرّف، ابوسفیان طلحه بن نافع، عَبَّاد، ابوحریر عبدالله بن حسین قاضی سجستان، پسرش عبدالله بن سعید بن جبیر، عبدالله بن عبدالله رازی، عبدالله بن عبید انصاری، عبدالله بن عثمان بن خثیم، عبدالله بن عیسی بن عبدالرحمن بن ابی لیلی، عبدالاعلی بن عامر ثعلبی، عبدالکریم بن

مالک جزری، عبدالکریم ابوامیه بصری، پسرش عبدالملک بن سعید بن جبیر، عبدالملک بن ابی سلیمان، عبدالملک بن میسره، عثمان بن حکیم، عثمان بن ابی سلیمان، عثمان بن قیس، عدی بن ثابت، عزره بن عبدالرحمن، عطاء بن دینار، عطاء بن سائب، عکرمه بن خالد مخزومی، علی بن یزید، عمار دهنی، عمرو بن دینار، عمرو بن سعید بصری، عمرو بن ابی عمرو مولای مطلب، عمرو بن مُرّه، عمرو بن هَرم، فَرَقْد سَبَخی، فُضَیل بن عمرو فُقیمی، قاسم بن ابی ایوب، قاسم بن ابی بَزّه، کثیر بن کثیر بن مطلب، کُثوم بن جبر، مالک بن دینار، مجاهد بن جبر مکی، محمد بن سُوَقه، محمد بن ابی محمد مولای زید بن ثابت، محمد بن مسلم بن شهاب زهری، محمد بن واسع، مُخَوَّل بن راشد، مولایش مسعود بن مالک اُسَیدی، مسلم بَطِین، مغیره بن نعمان، منصور بن حیان، منصور بن مُعَتمر، منهل بن عمرو، موسی بن ابی عائشه، ابوشهاب موسی بن نافع حَنَاط الأَکبر، میمون بن مهران، هشام بن حَسَّان، هلال بن خَبَّاب، هلال بن یساف، واقد ابوعبدالله، وَبَرّه بن عبدالرحمن، وِقاء بن اِیاس، وهب بن مأنوس (میناس) ابوهُبَیره یحیی بن عَبَّاد انصاری، یحیی بن عَبَّاد (یحیی بن عماره)، ابومُعَلّی یحیی بن میمون عطار کوفی، یعلی بن حکیم، یعلی بن مسلم، ابواسحاق سَبِعی، ابوحصین اُسَیدی، ابوزبیر مکی، ابوصهبا کوفی، ابوعون ثقفی و ابوهاشم رُمَانی روایت کرده اند. (۲) سعید بن جبیر در قیام عبدالرحمن بن محمد بن اشعث بر علیه حجاج حاکم اموی شرکت داشت، و پس از شکست عبدالرحمن به اصفهان گریخت، و در یکی سفرهایش که به منظور حج به مکه رفته بود، توسط خالد بن عبدالله قسری دستگیر و به نزد حجاج بن یوسف ثقفی فرستاده شد، حجاج او را در سال ۹۴ و طبق روایتی در سال ۹۵ هجری قمری مطابق به سال ۷۱۴ میلادی به شهادت رسانید. مقبره سعید بن جبیر در شهر واسط عراق است. از سعید بن جبیر سه پسر باقی ماند: ۱ - عبدالملک بن سعید بن جبیر که از پدرش حدیث روایت نموده است. ۲ - عبدالله بن سعید بن جبیر که از وی روایات زیادی نقل شده، و بنا به گفته ابن کثیر وی افضل زمان خود بود، و در سال ۱۱۰ هجری قمری وفات یافت. ۳ - محمد بن سعید بن جبیر. ابن حجر عسقلانی در کتاب تهذیب التهذیب آورده است: سعید بن جبیر برای عبدالله بن عتبه بن مسعود وقتی که موصوف قاضی کوفه بود، کتابت می کرد، و بعد از وی وظیفه کتابت ابی برده بن ابی موسی (اشعری) را به عهده داشت. وی به همراه (عبدالرحمن بن محمد) بن اشعث با شماری از قاریان (بر حجاج بن یوسف ثقفی) خروج کرد، وقتی ابن اشعث شکست خورد، سعید بن جبیر به مکه گریخت، و بالآخره او را خالد قسری دستگیر کرد، و به نزد حجاج فرستاد، حجاج او را در سال ۹۵ هجری قمری به شهادت رسانید، سعید بن جبیر در هنگام شهادت ۴۹ ساله بود. (۳)

امام محمد بن حبان بستی در کتاب تقریب الثقات سعید بن جبیر را در شمار ثقات آورده، و می نگارد: سعید بن جبیر بن هشام مولای بنی والبه بن حارث از طائفه بنی اسد بن خزیمه مکنی به ابوعبدالله می باشد. موصوف از

جمله تابعین و مردی فقیه، عابد، پرهیزگار و فاضل بوده است. او را حجاج بن یوسف در سال ۹۵ هجری قمری در سن ۴۹ سالگی به شهادت رسانید. (۴)

ابونعیم اصفهانی در کتاب حلیۃ الأولیاء می نویسد: یکی از اولیاء و بزرگان اسلام فقیه گریان، عالم دعاگوی و پرهیزگار، شهید نیکبخت، شخصیت محکم و استوار در راه خدا و انسانی دارای صفات حمیده ابوعبدالله سعید بن جبیر بود. قاسم بن أعرج می گوید: سعید بن جبیر در شب چنان گریه می کرد، که بالآخره غش می نمود. عطاء بن سائب می گوید: سعید بن جبیر چنان بود، که بسیاری اوقات ما را به گریه می انداخت. قاسم بن ابی ایوب می گوید: از سعید بن جبیر شنیدم، که در نماز تا بیست و چند مرتبه این آیه را تلاوت می کرد: (وَأَتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَٰهِي إِلَٰهًا) ترجمه: و از روزی پرهیزید، که در آن روز بسوی خداوند (ج) بازگردانیده می شدید. سوره بقره آیه یکصد و هشتاد و یکم. و نیز گفته اند: سعید بن جبیر شب ها قرآن تلاوت می کرد، و هنگامی که به آیه (وَأَتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَٰهِي إِلَٰهًا) می رسید، چنان گریه می کرد، که چشمانش قرمز می گردید. عبدالملک بن عبدالرحمن می گوید: سعید بن جبیر در هر دو شب یک بار قرآن را ختم می کرد. أشعث بن اسحاق گفته است: سعید بن جبیر از دقیق ترین و نکته سنج ترین علماء بود. عمرو بن میمون به نقل از پدرش می گوید: سعید بن جبیر در حالی به شهادت رسید، که همگان محتاج علمش بودند. (۵)

محمد بن سعد در کتاب طبقات آورده است: سعید بن جبیر کنیه اش ابوعبدالله و از بردگان آزاد کرده و وابستگان خاندان والبه بن حارث از قبیله اسد بن خزیمه بوده است. گوید: سلیمان پدر داؤد طیالسی و عفان بن مسلم و ابوالولید طیالسی همگی از گفته شعبه و فضل بن دکین و آنها از گفته ابوریع سمان و همه از گفته ابوبشر جعفر بن ایاس و او از گفته سعید بن جبیر ما را خبر دادند، که می گفته است: ابن عباس از من پرسید: از کدام قبیله ای؟ گفتم: از بنی اسد. پرسید: از اعراب یا آزاد شدگان و وابستگان؟ گفتم: از وابستگان. گفت: بگو: من از کسانی هستم که خداوند از بنی اسد بر آنان نعمت ارزانی فرموده است. گوید: یزید بن هارون از همام بن یحیی و او از محمد بن جُحاده و او از ابومعشر و او از سعید بن جبیر ما را خبر داد، که می گفته است: به روز عیدی - فطر یا قربان - ابومسعود بدری مرا که دارای گیسو بودم، دید، و گفت: ای پسر! یا ای پسرک! در چنین روزی پیش از نماز پیش نماز نباید نماز گزارد، ولی پس از نماز امام دو رکعت نماز بگزار، و قرائت را هم طولانی بخوان. محمد بن سعد می گوید: سعید بن جبیر از عبدالله بن عمر و ابن عباس و جز آن دو نیز روایت کرده است. گوید: روح بن عباد از شعبه و او از سلیمان و او از مجاهد ما را خبر داد، که می گفته است: ابن عباس به سعید بن جبیر گفت: خودت برای مردم حدیث نقل کن. سعید گفت: با بودن تو در این جا؟ ابن عباس گفت: مگر از این نعمت های خدا برای تو نیست، که در حضور من حدیث نقل کنی، اگر درست بگوئی چه بهتر، و اگر اشتباه کنی، به تو

تعلیم می دهم. گوید: محمد بن عبدالله انصاری از عبدالله بن معدان و او از حسن بن مسلم و او از سعید بن جبیر ما را خیر داد، که می گفته است: از عبدالله بن عباس مسئله می پرسیده است، و پیش از آن که ابن عباس نایبنا شود، نمی توانسته و یاری آن را نداشته است، که در حضور او بنویسد، و پس از کور شدن ابن عباس می نوشته است، و چون این موضوع به اطلاع ابن عباس رسیده، خشمگین شده است. گوید: یحیی بن عباد از یعقوب بن عبدالله و او از جعفر بن ابی مغیره و او از سعید بن جبیر ما را خبر داد، که می گفته است: چه بسا که به حضور ابن عباس می رفتم، و مطالب را در دفتر خود می نوشتم، که آن را بر دیگران املاء کنم، و گاه بر کف و رویه کفشم می نوشتم، و گاه بر کف دستم، که آن را املاء کنم، گاهی هم به حضورش می رفتم، و تا هنگامی که بر می گشتم، چیزی نمی نوشتم، و هیچ کس از چیزی از او نمی پرسید. گوید: عبدالوهاب بن عطاء از عمرو بن ابی مقدم و او از موذن خاندان وداعه ما را خبر داد، که می گفته است: پیش عبدالله بن عباس رفتم، او بر پشتی حریری تکیه داده بود، و سعید بن جبیر کنار پا های او نشسته بود. ابن عباس به او می گفت: بنگر که چگونه از گفته من حدیث نقل می کنی، که تو از من حدیث های بسیاری را حفظ کرده ای. گوید: احمد بن عبدالله بن یونس از گفته یعقوب قمی و او از جعفر بن ابی مغیره ما را خبر داد، که می گفته است:

پس از این که ابن عباس کور شده بود، هرگاه مردم کوفه پیش او می آمدند، و از او مسأله می پرسیدند، می گفت: در حالی که ابن ام دهماء میان شماس است، از من مسأله می پرسید؟ یعقوب می گفته است: مقصود او سعید بن جبیر بوده است. گوید: احمد بن عبدالله بن یونس از ابوبکر بن عیاش و او از ابو حصین ما را خبر داد، که می گفته است: از سعید بن جبیر پرسیدم که: آیا تمام این حدیث های را که از تو می شنوم، از ابن عباس پرسیده ای؟ گفت: نه، من در محضر او می نشستم، و تا هنگامی که بر می خاستم، هیچ سخنی نمی گفتم. آنان حدیث نقل می کردند، و من حفظ می کردم. گوید: عبدالعزیز بن خطاب ضبّی از یعقوب و او از جعفر و او از سعید بن جبیر ما را خبر داد، که می گفته است: پیش ابن عباس می رفتم، و از او حدیث می نوشتم. گوید: ابو عاصم نبیل از عبدالله بن مسلم بن هرمز ما را خبر داد، که می گفته است: سعید بن جبیر نوشتن حدیث را خوش نمی داشته است. گوید: عفان از شعبه و او از ایوب و او از سعید بن جبیر ما را خبر داد، که می گفته است: از ابن عمر می پرسیدم، و در دفتری می نوشتم، و اگر ابن عمر از آن دفتر آگاه می شد، کار من با او به جدائی می انجامید. گوید: از او درباره ایلاء (سوگند خوردن به ترک هم بستر شدن با همسر خود) پرسیدم، گفت: می خواهی بگوئی ابن عمر چنین و چنان گفته است؟ گفتم: آری که ما از تو راضی و به آن قانع هستیم. گفت: در این باره امیران چنین می گویند. گوید: عفان بن مسلم از وهیب و او از ایوب و او از سعید بن جبیر ما را خبر داد، که می گفته است: هرگاه در کوفه در باره مسئله ای اختلاف پیدا می کردیم، آن را می نوشتم، تا ابن عمر را ببینم، و از او بپرسم.

گوید: محمد بن عبدالله اسدی و قبیصه بن عقبه هر دو از سفیان و او از اسلم منقری و او از سعید بن جبیر ما را خبر داد، که می گفته است: مردی پیش ابن عمر آمد، و درباره میراث چیزی پرسید. ابن عمر گفت: پیش سعید بن جبیر برو، که او به حساب میراث از من داناتر است، و آنچه را واجب باشد، تعیین می کند. گوید: فضل بن دکین از اسرائیل و او از ثویر و او از سعید بن جبیر ما را خبر داد، که می گفته است: نقش انگشتری من این بود که: پروردگارم عزیز و قدرت مند است. گوید: ابن عمر آن را خواند، و مرا از آن نهی کرد. آن را پاک کردم، و به جای آن سعید بن جبیر نوشتم.

گوید: ابومعاویه ضریر از اعمش و او از مسعود بن مالک ما را خبر داد، که می گفته است: علی بن حسین از من پرسید: سعید بن جبیر چگونه است؟ گفتم: خوب است. فرمود: او مردی بود که گاهی پیش ما می آمد، و ما درباره احکام میراث و چیزهای دیگری که خداوند ما را به آن ها سود می رساند، گفتگو می کردیم، و در حالی که با دست خود بسوی عراق اشاره می کرد، فرمود: پیش ما از تهمت هائی که آنان به ما می زنند، خبری نیست. گوید: مالک بن اسماعیل از گفته کامل و او از حبیب ما را خبر داد، که می گفته است: یاران سعید بن جبیر بر او خرده می گرفتند، که چرا حدیث نقل می کند. او پاسخ داد، که من اگر برای تو و یاران تو حدیث بگویم، خوشتر می دارم، از این که آن را با خود به گورم ببرم. گوید: قبیصه بن عقبه از سفیان و او از عطاء بن سائب ما را خبر داد، که می گفته است: سعید بن جبیر می گفت: هیچ کس پیش من نمی آید، که از من مسأله ای پرسد. گوید: موسی بن اسماعیل از حماد بن زید و او از ایوب ما را خبر داد، که می گفته است: سعید بن جبیر حدیثی را نقل کرد، از پی او رفتم، و خواستم آن را دوباره به من بگوید. گفت: چنان نیست، که من همیشه شیر بدوشم، و آن را بیاشامم. گوید: موسی بن اسماعیل از حماد بن زید و او از عطاء بن سائب ما را خبر داد، که می گفته است: پیش سعید بن جبیر رفتم، به من گفت: آیا مردم پارسا و کناره گیر شده اند؟ همیشه در این ساعت چه اندازه از مردم پیش من می آمدند، و از من مسئله می پرسیدند. گوید: عفان بن مسلم و موسی بن اسماعیل هر دو از عبدالواحد بن زیاد و او از ابوشهاب ما را خبر دادند، که می گفته است: سعید بن جبیر روزی دوبار برای ما داستان سرائی می کرد، پس از نماز صبح و پس از نماز عصر.

گوید: عمرو بن عاصم از گفته همام و او از قتاده و او از ابوحنسان و او از سعید بن جبیر ما را خبر داد، که می گفته است: پس از کور شدن ابن عباس زنی برای او نامه نوشت. ابن عباس نامه را به پسرش داد - که او بخواند - او نامه را شتابان خواند. گوید: ابن عباس نامه را به من داد، برای او آهسته و شمرده خواندم. ابن عباس به پسرش گفت: نمی شد این نامه را درهم و برهم و تند نخوانی، و به گونه ای که پسر بچه های مضری می خوانند بخوانی. گوید: یزید بن هارون از گفته عبدالملک بن ابی سلیمان و او از سعید بن جبیر ما را خبر داد، که می گفته

است: هر دو شب یک بار قرآن را ختم می کرده است. گوید: یزید بن هارون از گفته سفیان و او از حماد ما را خبر داد، که می گفته است: سعید بن جبیر می گفت: درون کعبه تمام قرآن را در یک رکعت خواندم. گوید: فضل بن دکین از حسن بن صالح و او از وفاء ما را خبر داد، که می گفته است: در ماه رمضان میان مغرب و عشاء سعید بن جبیر می آمد، و قرآن می خواند. گوید: فضل بن دکین از قیس بن ربیع و او از صعب بن عثمان ما را خبر داد، که می گفته است: سعید بن جبیر می گفت: پس از شهادت امام حسین (رض) بر من هیچ دو شبی نگذشته است، که قرآن را ختم نکنم، مگر این که مسافر یا بیمار باشم. گوید: عارم بن فضل از حماد بن زید و او از ابوهاشم و او از سعید بن جبیر ما را خبر داد، که می گفته است: روز جمعه به هنگامی که امام جمعه خطبه می خواند، من تمام یک حزب قرآن را می خواندم.

گوید: موسی بن اسماعیل از عبدالواحد بن زیاد و او از ابوشهاب ما را خبر داد، که می گفته است: در ماه رمضان سعید بن جبیر با ما نماز می گزارد - پیش نمازی ما را بر عهده داشت - با ترجیح قرائت را می خواند، و گاهی هم آیه ای را دو بار می خواند. گوید: قبیصه بن عقبه از سفیان و او از عطاء بن سائب ما را خبر داد، که می گفته است: سعید بن جبیر به مردی گفت: پس از من چه کار تازه ای - بدعتی - پدید آورده اید؟ آن مرد پاسخ داد: پس از تو چیز تازه ای پدید نیآورده ایم. گفت: چرا آن مرد کور و ابن صیقل با قرآن برای شما غنا می خوانند. گوید: قبیصه بن عقبه از سفیان و او از سعید بن عبید ما را خبر داد، که می گفته است: سعید بن جبیر را دیدم، که پیش نمازی ایشان را بر عهده داشت، و شنیدم که این آیه را در نماز مکرر تلاوت می کرد:

(إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ.) ترجمه: آن گاه که غل ها و زنجیرها بر گردن ایشان باشد، و بر

روی زمین کشیده شوند. سوره غافر آیه هفتاد و یکم. گوید: موسی بن اسماعیل از عبدالواحد بن زیاد و او از گفته ابوشهاب ما را خبر داد، که می گفته است: در ماه رمضان سعید بن جبیر نماز خفتن را با ما می گزارد، و سپس بر می گشت، و اندکی درنگ می کرد، و دوباره می آمد، و شش رکعت نماز تراویح و سه نماز یک رکعتی می گزارد، و به اندازه پنجاه آیه قنوت می خواند. گوید: یوسف بن عرق از جویریة بن بشیر و او از سعید بن حماد و او از سعید بن جبیر ما را خبر داد که: در نماز مستحبی هرگاه سوره را تمام می کرد، می گفت: راستگوی نیکوکار راست فرموده است. گوید: احمد بن عبدالله بن یونس از اسرائیل و او از عبدالکریم و او از سعید بن جبیر ما را خبر داد، که می گفته است: اگر تازیانه بر سرم بزنند، برای من خوشتر از این است، که به هنگام خطبه خواندن امام جمعه در روز جمعه سخن بگویم. گوید: سعید بن منصور از جریر و او از حبیب بن ابی عمره ما را خبر داد، که می گفته است: پس از دمیدن سپیده دم با سعید بن جبیر سخن گفتم، پاسخ نداد، و با من گفتگو نکرد. گوید: قبیصه بن عقبه از سفیان ما را خبر داد، که می گفته است: کسی که خود دیده بود، مرا خبر



داد که: سعید بن جبیر پسر خویش را که مردی شده بود، می بوسید. گوید: حسن بن موسی از حماد بن سلمه و او از عطاء بن سائب و او از خود سعید بن جبیر ما را خبر داد که: هرگاه از غذای خود فارغ می شده، می گفته است: پروردگارا! سیر و سیراب فرمودی، بر ما گوارا فرمای، و روزی پاکیزه و فراوان ارزانی داشتی، بر ما بیشتر فرمای. گوید: کثیر بن هشام از جعفر بن بُرقان و او از ابوحمزه برده آزاد کرده و وابسته یزید بن مهلب ما را خبر داد، که می گفته است: کنار سعید نماز می گزاردم، هنگامی که امام به آخر سوره فاتحه می رسید، و می گفت: (غَيْرِ الْمَعْصُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ). سعید بن جبیر می گفت: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي، آمین. و هرگاه امام می گفت: (سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ). سعید می گفت: (اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ مِثْلَ السَّمَاوَاتِ وَمِثْلَ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَمِثْلَ مَا بَيْنَهُمَا وَمِثْلَ مَا شِئْتَ مِنْ شَيْءٍ بَعْدَ). ترجمه: بارخدایا! پروردگارا! ما تو را ستایش می کنیم، به گنجایش آسمان ها و گنجایش زمین های هفتگانه و گنجایش آنچه میان آن ها است، و گنجایش هر چیز دیگری که اراده فرمائی. گوید: گاهی سعید بن جبیر تا هنگامی که برای سجده کردن خم می شد، همین کلمات را مکرر می خواند، و سپس الله اکبر می گفت. گوید: ولید بن أُعْرَ مکی از عتاب بن بشیر و او از سالم یعنی سالم افطس ما را خبر داد، که می گفته است: سعید بن جبیر پس از این که به مردی رسید، خود را عقیقه کرد. گوید: محمد بن مصعب قرقسانی از جبله بن سلیمان والبی کوفی ما را خبر داد، که می گفته است: خود دیدم که سعید بن جبیر در مسجد قوم خود اعتکاف می کرد. گوید: مالک بن اسماعیل از اسرائیل و او از ابوجحاف و او از مسلم بطین و او از خود سعید بن جبیر ما را خبر داد که: به هیچ کس اجازه نمی داده است، در حضور او از دیگری غیبت کند، و می گفته است: اگر چیزی می خواهی بگوئی، رویاروی آن شخص بگو. گوید: سعید بن عامر از همام و او از لیث ما را خبر داد، که می گفته است: سعید بن جبیر چشمش به مرواریدی - که روی زمین افتاده بود - افتاد، و آن را بر نداشت.

گوید: فضل بن دکین از گفته حمید بن عبدالله اصم ما را خبر داد، که می گفته است: از عبدالملک پسر سعید بن جبیر شنیدم، که می گفت: پدرم مرا گفت: از آنچه در دست مردم است نا امید باش، که طمع داشتن به آن رنجی جان کاه است، و از آنچه که باید از آن پوزش خواست بپرهیز، و هیچ کس از انجام کار پسندیده و خیر نمی تواند معذور باشد. گوید: فضل بن دکین از گفته مندل و او از جعفر بن ابی مغیره ما را خبر داد، که می گفته است: سعید بن جبیر را دیدم، در حالی که روزه داشت، سرمه می کشید، و سعید را دیدم، که در جامه ای که از لیث خرما بود، نماز می گزارد، و ردای دیگری بر تن نداشت. گوید: فضل بن دکین از اسماعیل بن عبدالملک ما را خبر داد، که می گفته است: سعید بن جبیر را دیدم، که زیر طاق نماز می گزارد، و در نماز صبح قنوت نمی خواند. گوید: سعید عمامه بر سر می بست، و به اندازه یک وجب آن را از پشت سرش می آویخت. گوید: فضل

بن دکین از سفیان و او از هلال بن خباب ما را خبر داد، که می گفته است: سعید بن جبیر را دیدم، که از کوفه تلبیه می گفت. - از کوفه مُحرم شد. - گوید: قبیصه بن عقبه از حمزه زیات و او از ابو اسحاق ما را خبر داد، که می گفته است: سعید بن جبیر را دیدم، که در طواف به آهستگی و با وقار حرکت می کرد. گوید: قبیصه بن عقبه از سفیان و او از حبیب بن ابی ثابت و او از مسلم بطنین ما را خبر داد، که می گفته است: به سعید بن جبیر گفته شد: شکر برتر است یا صبر؟ گفت: صبر و عافیت در نظر من خوشتر است.

گوید: مسلم بن ابراهیم از حزم و او از هلال بن خباب ما را خبر داد، که می گفته است: سعید بن جبیر را در مکه دیدم، و از او پرسیدم: نابودی و درماندگی مردم از کجاست؟ گفت: از سوی عالمان ایشان. گوید: محمد بن عبدالله اسدی از سفیان و او از اعمش ما را خبر داد که: سعید بن جبیر در تفسیر این گفتار خداوند که فرموده است: (يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَأَيُّ قَاعِ بُدُونٍ). ترجمه: ای بندگان مؤمن من! زمین من فراخ است (اگر در جای تحت فشار کفار و ستمگران بودید، می توانید، به نقاط دیگر مسافرت کنید) و تنها مرا بپرستید. می گفته است که هرگاه در سرزمینی به گناه عمل شد، از آن کوچ کنید. گوید: ضحاک بن مخلد از ابویونس قزّی ما را خبر داد، که می گفته است: از سعید بن جبیر در باره این گفتار خداوند که فرموده است: (إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا). ترجمه: مگر بیچارگانی از مردان، زنان و کودکانی که کاری از آنان ساخته نیست، و راه چاره ای نمی دانند. سوره نساء آیه نود و هشتم. پرسیدم. گفت: در باره مردمی ستم کشیده یا مقهور که در مکه بوده اند نازل شده است. می گوید: به سعید گفتم: من از پیش گروهی نزد تو آمده ام، که همان گونه اند، - یعنی روزگار حجاج - سعید گفت:

ای برادرزاه! کوشش کردیم و رنج کشیدیم، ولی خداوند چیزی جز آنچه اراده فرموده بود نخواست. گوید: ابوالولید هشام طیالسی از ابو عوانه و او از اسماعیل بن سالم و او از حبیب بن ابی ثابت ما را خبر داد، که می گفته است: در فتنه ابن اشعث، مطر بن ناجیه، سعید بن جبیر را به جمع آوری زکات و خراج ده یک حق قایق ها بر آب راه کوفه گماشت. حبیب می گوید: سعید سوار شد، من هم سوار شدم، و کنار لنگرگاه رفتیم، چون آن جا رسیدیم، مردی پیش ما آمد، که پیش از سعید بن جبیر عهده دار آن کار بود، با ابزار خود قایق ها را بررسی می کرد، ابزار کار او هم همراهش بود. آن مرد وارد قایق شد، سعید به او گفت: فاصله بگیر و کنار برو، و او را از قایق بیرون کرد. آن گاه سعید نگریست، و افراد غیر مسلمان را که اهل ذمه بودند، معاف داشت، و از آنان چیزی نگرفت، و عقیده نداشت، که پرداخت یک دهم بر عهده ایشان باشد. و سپس به مسلمانان نظر کرد، و زکات چیزهائی را که همراه داشتند گرفت. محمد بن سعد می گوید: گفته اند: سعید بن جبیر هم همراه قاریان قرآن بر حجاج خروج کرد، و در جنگ دیرجامم حاضر شد. گوید: سعید بن محمد ثقفی از زبقران اسدی ما را

خبر داد، که می گفته است: در جنگ دیرجماجم از سعید بن جبیر پرسیدم: من برده ام، و صاحب من همراه حجاج است، آیا اگر در این جنگ کشته شوم، می ترسی بر من گناهی باشد؟ گفت: نه. جنگ کن، که اگر صاحب تو هم این جا بود، خودش همراه تو جنگ می کرد. گوید: موسی بن اسماعیل از عماره بن زاذان و او از ابوالصهباء ما را خبر داد، که می گفته است: به سعید بن جبیر گفتند: حسن بصری می گوید: تقیه در اسلام واجب است. سعید گفت: در اسلام تقیه نیست. گوید: گمان می کنم، سال بعد او را گرفتند، و گرفتار شد. محمد بن سعد می گوید: هنگامی که همراهان ابن اشعث شکست خوردند، و گریختند، سعید بن جبیر از دیر جماجم گریخت، و خود را به مکه رساند. گوید: عارم بن فضل و سلیمان بن حرب هر دو از حماد بن زید و او از یحیی بن عتیق و او از محمد بن سیرین ما را خبر داد، که می گفته است: سعید بن جبیر ساده دل بود، که آن کارها را کرد، بعد به مکه آمد، و برای مردم فتوی می داد. گوید: سلیمان بن حرب از حماد بن زید ما را خبر داد، که می گفته است: حفص بن خالد می گفت: کسی که خود شنیده بود، برای من نقل کرد که: چون سعید بن جبیر را گرفتند، گفت: در این سرزمین محترم خدا - مکه - کسی بر ضد من سخن چینی کرده است، او را به خدا وا می گزارم.

محمد بن سعد می گوید: کسی که سعید بن جبیر را گرفته است، خالد بن عبدالله قسری بوده، که از سوی ولید بن عبدالملک حاکم مکه بوده است. خالد، سعید را پیش حجاج گسیل داشت. گوید: موسی بن اسماعیل از عبدالله بن مروان و او از شریک و او از هشام دهستوائی ما را خبر داد، که می گفته است: سعید بن جبیر را دیدم، در حالی که بسته به زنجیر بود طواف می کرد، و او را دیدم، و همین نفر بسته به زنجیر بود، که به کعبه درآمد. گوید: یزید بن هارون از گفته عبدالملک بن ابی سلیمان ما را خبر داد، که می گفته است: خالد بن عبدالله قسری - حاکم مکه - صدای زنجیر شنید، و پرسید: این چیست؟ گفتند: سعید بن جبیر و طلق بن حبيب و یاران آن دو هستند، که بر گرد کعبه طواف می کنند. گفت: طواف ایشان را قطع کنید. گوید: عبیدالله بن موسی از گفته ربیع بن ابی صالح ما را خبر داد، که می گفته است: هنگامی که سعید بن جبیر را گرفته بودند، که پیش حجاج بیاورند، به دیدار سعید رفتم، مردی از حاضران گریست. سعید گفت: چه چیز تو را به گریه انداخته است؟ گفت: آنچه بر سر تو آمده است. سعید گفت: گریه مکن، در علم خدا مقدر بوده است، که چنین شود، و سپس این آیه را تلاوت کرد: (مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا، إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ).

ترجمه: هیچ رنج و مصیبتی در زمین به وقوع نمی پیومدد، یا به شما دست نمی دهد، مگر آنکه پیش از آفرینش زمین و خود شما در کتاب بزرگ و مهمی (به نام لوح محفوظ ثبت و ضبط) بوده است، و این کار برای خدا ساده و آسان است. سوره حدید آیه بیست و دوم. گوید: محمد بن عبید ما را خبر داد، و گفت: از پیرمردی شنیدم، که می گفت: به هنگامی که سعید را در حالی که با دو ریسمان بسته بود، پیش حجاج آوردند، من هم نشسته بودم.

حجاج ساعتی با سعید سخن گفت، و سپس به نگهبان گفت: او را ببر و گردن بزن. چون نگهبان او را برد، سعید به او گفت: بگذار دو رکعت نماز بگزارم، و رو به قبله کرد. حجاج از نگبان پرسید: چه می گویدت؟ گفت: می گوید: بگذار دو رکعت نماز بگزارم. حجاج گفت: فقط باید روی به خاور نماز بخواند. سعید گفت: (فَأَيُّهَا تَوَلَّوْا قَسَمٌ وَجْهَ اللَّهِ). ترجمه: به هر طرف روی کنید، به سوی خداوند (ج) روی آورده اید. سوره بقره آیه یکصد و پانزدهم. و پس از آن گردن خود را دراز کرد، و دژخیم آن را زد. گوید: وهب بن جریر بن حازم ما را خبر داد، و گفت: پدرم برای من نقل کرد، که از فضل بن سُوید که در پناه حجاج بود، و پدرش حجاج را وصی خود قرار داده بود، شنید که می گفته است: حجاج مرا پی کاری فرستاد، در همان هنگام گفته شد، سعید بن جبیر را آوردند. من برگشتم ببینم، حجاج با او چه می کند، و پشت سر حجاج ایستادم. حجاج به سعید گفت: سعید! مگر من تو را به کارگزاری نگماشتم؟ مگر تو را در امانت خود شریک نکردم؟ سعید گفت: آری، همین گونه است. و چنان بود، که گمان کردیم، حجاج همان دم او را رها می کند. سپس حجاج پرسید: پس چه چیزی تو را بر خروخ بر من واداشت؟ گفت: مرا سوگند دادند. گوئی حجاج از خشم دو پاره شد، - یا دستمالی را که در دست داشت از خشم دوپاره کرد - و گفت: ای بدبخت! برای سوگند عدو الرحمن - منظور او عبدالرحمن بن محمد بن اشعث بوده است - حقی بر گردن خود احساس می کنی، و برای خدا و برای امیر مؤمنان حقی احساس نمی کنی؟ گردنش را بزیند. گردنش را زدند. سرش میان شب کلاه سپیدی که میان سرش چسپیده بود افتاد. گوید: مالک بن اسماعیل ما را خبر داد، و گفت: از خلف بن خلیفه شنیدم، که از گفتهٔ مردی نقل می کرد که: چون سر سعید بن جبیر جدا شد، سه بار (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) گفت، یک بار در کمال فصاحت، و دو بار دیگر بدون آن که رسا باشد. گوید: علی بن محمد از ابویقظان ما را خبر داد، که می گفته است: سعید بن جبیر در جنگ دیر جماجم به کسانی که با سپاه حجاج جنگ می کردند، می گفت: با ایشان جنگ کنید، و آنان را بکشید، که در حکومت ستم می کنند، و از دین بیرون شده اند، و بر بنده گان خدا گردن کشی می کنند، و نماز را از بین برده اند، و مسلمانان را به خواری کشیده اند. گوید: و چون قیام کننده گان شکست خوردند، و گریختند، سعید بن جبیر به مکه رفت، خالد بن عبدالله او را گرفت، و همراه اسماعیل بن اوسط بَجَلِی پیش حجاج فرستاد، چار پادار آنان زید بن مسروق یکی از افراد خاندان ضباری بن عبید بن ثعلبه بن یربوع بود. گوید: اسماعیل بن اوسط او را پیش حجاج آورد، حجاج نخست به سعید گفت: مگر هنگامی که به عراق آمدم، تو را گرامی نداشتم؟ سپس کار های را که برای سعید انجام داده بود، باز گو کرد، سعید گفت: آری، همین گونه است. حجاج گفت: پس چه چیزی تو را بر خروخ بر من واداشت؟ گفت: بیعت ابن اشعث بر گردنم بود، وانگهی مرا سوگند داد. حجاج خشمگین شد، و گفت: برای دشمن خدا بر

خود تعهدی می بینی، که آن را برای خدا و امیر مؤمنان احساس نمی کنی. به خدا! از این جا پا بر نمی دارم، تا تو را بکشم، و شتابان روانه آتشت کنم، آن گاه فریاد برآورد، شمشیر آب داده و پهن بیاورید. مسلم اعور که شمشیر حنفی پهنی همراه داشت، برخاست، و گردن سعید را زد. حسن بصری می گفته است: جای شگفتی از سعید بن جبیر است، که با حجاج به هنگامی که درست نبود، جنگ کرد، و فرمان به جنگ با او داد، و سپس گریخت، و به مکه رفت، و نتوانست خویشتن دار باشد!! گوید: محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد، و گفت: سعید بن جبیر به سال نود و چهار در چهل و نه سالگی کشته شد. گوید: زهیر پدر خیشمه بن زهیر از گفته جریر و او از واصل بن سلیم و او از گفته عبدالله پسر سعید بن جبیر ما را خبر داد، که می گفته است: سعید بن جبیر در چهل و نه سالگی کشته شد. گوید: احمد بن عبدالله بن یونس از ابوبکر بن عیاش و او از اعمش یا از مغیره و او از ابراهیم ما را خبر داد، که می گفته است: در حضور ابراهیم سخن از سعید بن جبیر به میان آمد، گفت: مردی بود که خود را میان مردم نامور و آشکار ساخت. یکی از آن دو راوی می گوید: به ابراهیم گفته شد، سعید بن جبیر کشته شد، گفت: خدایش رحمت کند، که کسی چون خود بر جای نگذاشت. - جانشین نداشت. - گوید: محمد بن عبدالله اسدی از سفیان و او از عمرو بن میمون بن مهران و او از میمون بن مهران ما را خبر داد، که می گفته است: سعید بن جبیر در گذشت، و بر روی زمین هیچ مردی نبود، مگر آن که نیاز مند به سعید بود. گوید: عبدالرحمن بن مهدی از عبدالواحد و او از وقاء بن ایاس ما را خبر داد، که می گفته است: عَزْرَه را دیدم، که کتاب تفسیری در دست داشت، و همراه قلم و دوات پیش سعید بن جبیر آمد و شد می کرد، که مطالب را تغییر دهد. گوید:

ضحاک بن مخلد از عبدالله بن مسلم بن هرمز ما را خبر داد که: سعید بن جبیر خم شدن به جلو و جنبش کردن در نماز را برای آدمی خوش نمی داشت، و هرگاه او را در حال نماز دیدم، استوار همچون میخ بود. گوید: سفیان بن عیینه از سالم بن ابی حفصه ما را خبر داد که: چون حجاج به کشتن سعید بن جبیر فرمان داد، سعید گفت: رهایم کنید، تا دو رکعت نماز بگذارم. گوید: فضل بن دکین از معاویه بن عمار دهنی و او از عبدالملک بن عمیر ما را خبر داد، که می گفته است: سعید بن جبیر می گفت: حجاج را از دیرباز دیدم، که پیش ابن عباس جای مرا تنگ کرده بود، مزاحم من بود. گوید: وکیع بن جراح از فطر ما را خبر داد، که می گفته است: سعید بن جبیر را دیدم، که موهای ریش او سفید بود. گوید: عارم بن فضل از حماد بن زید و او از ایوب ما را خبر داد، که می گفته است: سپیدی موی ریش سعید بسیار بود. گوید: عارم بن فضل و مالک بن اسماعیل هر دو از حماد بن زید و او از ایوب ما را خبر داد، که می گفته است: از سعید بن جبیر درباره خضاب بستن با وسمه پرسیدند، آن را زشت دانست، و گفت: خداوند بر چهره بنده اش جامه نور - سپیدی موی ریش - می پوشاند، و سپس با سیاهی آن را خاموش می کند. گوید: وکیع بن جراح از اسماعیل بن عبدالملک ما را خبر داد، که می گفته است: بر سر سعید

بن جبیر عمامه ای سپید دیدم. گوید: وکیع بن جراح و فضل بن دکین از ابوشهاب موسی بن نافع ما را خبر داد، که می گفته است: سعید بن جبیر را دیدم، در بالاپوش کلاه دار خود نماز می گزارد، و دست های خود را از آن بیرون نمی آورد. گوید: وکیع از گفته ابوشهاب موسی بن نافع ما را خبر داد، که می گفته است: سعید بن جبیر را در نماز مستحبی دیدم، جامه خود را که ملافه ای دوتخته و لفاف دار بود، فروهشته بود. گوید: وکیع از اسماعیل بن عبدالملک ما را خبر داد، که می گفته است: بر سر سعید بن جبیر عمامه سپید دیدم. گوید: فضل بن دکین از عمر بن ذر ما را خبر داد، که می گفته است: از پدرم شنیدم، که می گفت: سعید بن جبیر در جامه نقش و نگاردار محرم می شد. عمر بن ذر در پی این حدیث افزوده است که پدر من در جامه و طیلسان نقش و نگاردار محرم می شد. (۸)

ابوحنیفه احمد بن داود دینوری در کتاب اخبار الطوال می نویسد: حجاج چهل روز پیش از مرگ خود سعید بن جبیر را کشته بود. گویند: حجاج در طول بیماری خود چون هذیان می گفت، بانگ بر می داشت که: ای پسر جبیر! مرا با تو چه کار است. سعید بن جبیر در چهل و نه سالگی کشته شد، و کنیه اش ابوعبدالله و از آزاد شدگان بنی امیه بود. (۹)

در کتاب دو سعید (سعید بن جبیر و سعید بن مسیب) تالیف مفتی محمد شفیع عثمانی آمده است: سعید بن جبیر وقتی مظالم حجاج بن یوسف ثقفی را مشاهده کرد، برایش این حالت مورد پذیرش نبود، لهذا به همراه عبدالرحمن بن محمد بن اشعث بن قیس کندی برای مقابله با حجاج بیعت کرد، اما عبدالرحمن بن اشعث شکست خورد، و سعید بن جبیر فرار کرد، و به اصفهان رفت، موصوف عادت داشت، که همه ساله به حج می رفت، و در آن وقت حاکم مکه عمر بن عبدالعزیز بود، و او از بزرگانی چون سعید بن جبیر حمایه می کرد، اما بعد از مدتی در حالی که مکه مأمّن مخالفین حجاج و کسانی شده بود، که بر علیه مظالم او قیام کرده بودند، به اثر پافشاری حجاج حکومت اموی عمر بن عبدالعزیز را از ولایت مکه برطرف و بجایش خالد بن عبدالله قسری را مقرر نمود، و خالد از سرسپرده گان حجاج بود، لهذا تمامی کسانی را که به مکه پناه آورده بودند، دستگیر نمود، و به نزد حجاج روانه کرد، در بین این اشخاص یکی هم سعید بن جبیر بود، حجاج در سال ۹۴ هجری قمری سعید بن جبیر را به شهادت رسانید، که مناظره سعید بن جبیر قبل از شهادتش با حجاج بن یوسف ثقفی مشهور است، و چنین می باشد: حجاج از سعید بن جبیر پرسید: اسم تو چیست؟

گفت: سعید بن جبیر. حجاج گفت: نه خیر، اسم تو شقی بن کسیر است. سعید گفت: مادرم نسبت به تو آشناتر به اسم من بوده است. حجاج: تو بدبختی، و مادرت هم بدبخت بوده است. سعید: فقط خداوند عالم الغیب است، سعادت و شقاوت را او بهتر می داند، و تو در این باره هیچ اطلاعی نداری. حجاج: به خدا قسم! زنده گی ات را به

آتش سوزان و شعله وری تبدیل خواهیم کرد، تا در آن بسوزی. سعید: اگر واقعاً می دانستم، که ضرر و زیان به دست تو است، تو را خدا قرار می دادم، و سجده می کردم، حجاج: عقیده ات نسبت به حضرت محمد(ص) چیست؟ سعید: ایشان نبی رحمت و امام هدایت هستند. حجاج: عقیده ات در مورد علی بن ابی طالب چیست؟ آیا ایشان در بهشت هستند، یا جهنم؟ سعید: جنت و جهنم را ندیده ام، که بدانم چه کسی در بهشت، و چه کسی در جهنم است. حجاج: عقیده ات دربارهٔ خلفای راشدین چیست؟ سعید: من مؤظف و مسؤل نیستم، که احوال آن ها را بررسی کنم. حجاج: بهترین شخص در نزد خدا چه کسی است؟ سعید: ظاهر و باطن همه را خدا می داند، و من چیزی در این باره نمی دانم. حجاج: می خواهم حرف های مرا تأیید کنی. (در این جا بود، که حجاج از حاضر جوابی سعید متأثر شده، و لهجهٔ اش را تغییر داده بود، و به گونه ای مسالمت آمیز گفتگو می کرد.) سعید: اگر من شما را دوست نمی داشتم، هیچ گاه شما را تکذیب نمی کردم، و منظورم نجات دادن شما از عذاب الهی است، و در غیر این صورت با شما مخالفت نمی کردم، و مخالفت ظاهری من نهایت محبت و دلسوزی مرا نسبت به شما نشان می دهد، اگر با شما محبت نمی داشتم، هیچ گاه به شما تذکر نمی دادم، اما محبت با شما وادارم می کند، تا هیچ گونه اغماضی در کار نباشد. حجاج: چه شده است، که برای هیچ حرفی نمی خندی؟ سعید: کسی که می داند، که از خاک آفریده شده است، خندیدن برایش معنی ندارد. حجاج: پس ما چرا می خندیم؟ سعید: چون تمام قلب ها برابر و مساوی نیستند، بعضی ها غافل و بعضی دیگر بیدار و ترسناک از عذاب الهی هستند. حجاج: ای سعید! آیا جادو و سحری بر تو اثر کرده است، که من با لهجهٔ مسالمت آمیزی با تو صحبت می کنم، و تو با شدت با من برخورد می کنی؟ (در این جا بود، که به خادم خود دستور داد، تا به سعید اموال گران قیمت و جواهراتی تقدیم کند.) سعید: حجاج! یادت بماند، اگر این اموال را جمع و اندوخته ای، تا تو را از عذاب نجات بدهد، که خوب است، و در غیر آن صورت بدان که زلزله و وحشت روز قیامت خیلی شدید و سخت است! به گونه ای که فرزند از پدر و مادر، و برادر از برادر فرار می کند.

ای حجاج! بدان که: هیچ مالی تو را از عذاب الهی نجات نمی دهد، و نجات فقط در مال حلال است و بس. زمانی که حجاج این مواعظه و نصایح دل انگیز را شنید، به جای این که نصیحت و پند بگیرد، شروع به ترانه خوانی کرد، در این جا بود که سعید شروع به گریه و زاری نمود. حجاج گفت: ای سعید! چرا گریه می کنی؟ سعید: این صدا های لهو و لعب مرا به یاد قیامت می اندازد، این صدا ها چقدر پست و دلخراش و آزاردهنده است. ای حجاج! بدان که این صدا های منفور عذاب و وبالی برای جانت خواهد بود! حجاج: این چه بی ادبی است، که با من داری، هلاک شوی، چرا در حق من بی ادبی و گستاخی می کنی؟ سعید: کسی را که خداوند از عذاب نجات داده، و وارد بهشت نموده است، هیچ گاه هلاک نمی شود. حجاج: سعید! معلوم می شود، که از زنده گی ات بیزار

شده ای! پس بگو، چه گونه به قتلت برسانم؟ سعید: هر گونه که تو دوست داری، کشته شوی، همان گونه مرا بکش، چون که خداوند روز قیامت تو را همان گونه می کشد، که مرا بکشی. حجاج: می خواهم تو را آزاد کنم. سعید: آزادی به دست خداوند است، او می کشد، و او زنده می کند، و اگر چنانچه تو مرا را بکشی، روز قیامت کشته خواهی شد، و هیچ عذر و بهانه ای از تو پذیرفته نمی شود. حجاج به خادمان و جلادان خود دستور داد، که سعید را ببرید و بکشید! در این جا بود، که سعید با چهره خندان بلند شد. جلاد روی به حجاج کرد، و گفت: این مجرم در برابر حکم شما می خندد. حجاج روی به سعید کرد، و گفت: چرا می خندی؟ سعید گفت: به خاطر این می خندم، که چقدر با جرئت هستی، و خدای عزوجل چقدر حلیم و بردبار است. حجاج گفت:

این مجرم را در جلو چشمان من بکشید. سعید با نهایت اطمینان و آرامش رو به قبله خوابید، که گویا در بستر خواب دراز کشیده است، و این آیه را تلاوت می کرد: *(إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلدِّينِ فَطَرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا، وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ)*. ترجمه: بی گمان من رو به کسی می کنم، که آسمان ها و زمین را آفریده است، و من (از هر راهی جز راه او) به کنارم، و از زمرة مشرکان نیستم. سوره انعام آیه هفتاد و نهم. زمانی که حجاج سعید را در آرامش و رو به قبله خوابیده دید، گفت: روی او را برگردانید، سعید از آن جا که عشق خداوندی او را بی قرار کرده بود، از گفته های حجاج متأثر شد، و این آیه را تلاوت می کرد: *(فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ)*. ترجمه: به هر سو رو کنید، خدا آن جا است، بی گمان خداوند (ج) گشایش گر و بسی داناست. سوره بقره آیه یکصد و پانزدهم. باز هم زمانی که حجاج او را در این حالت خوشحال دید، گفت: او را بر عکس بخوابانید. سعید گفت: کسی که با خدا باشد، برای او فرقی نمی کند، که رویش به کدام طرف باشد، و فرمود: در این حالت هم خوشحال هستم، و این آیه را تلاوت کرد: *(مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى)*. ترجمه: ما شما را از زمین آفریدیم، و بدان باز می گردانیدیم، و بار دیگر شما را از آن بیرون می آوریم. سوره طه آیه پنجاه و پنجم. لحظه به لحظه کرامات سعید برای حجاج آشکار می شد، اما حجاج بدبخت از قساوت و شقاوت خود دست بردار نبود، و دستور قتل و کشتن سعید را صادر کرد. سعید کلمه طیبه شهادت را بر زبان جاری کرد، و برای آخرین بار خطاب به حجاج گفت: ای حجاج! این آخرین کلمات مرا تا روز قیامت و تا لحظه ای که به پیشگاه عدل خداوندی حاضر می شوی، به یاد داشته باش، و فراموش نکن! و در آخر این گونه دعا فرمود: *(اللَّهُمَّ لَا تُسَلِّطْ عَلَيَّ أَحَدًا يَقْتُلُهُ بَعْدِي)*. ترجمه: بار الها! او را پس از من بر کس دیگری مسلط مگردان، و فرصت ظلم و ستم را از او بگیر. حجاج خطاب به جلاد خود گفت: بیشتر از این به این بی ادب و گستاخ فرصت صحبت و حرف زدن را مده! جلاد بی رحم سر سعید را از تنش جدا کرد. حادثه شهادت سعید بن جبیر در ماه شعبان سال ۹۵ هجری قمری رخ داد. (۱۱)

عزالدين ابن اثير در تاريخ كامل مي نويسد: گویند: در اين سال(سال نود و چهارم هجری قمری مطابق سال ۷۱۳ میلادی) سعید بن جبیر کشته شد. انگیزه کشته شدنش بیرون آمدن وی با عبدالرحمن بن محمد بن اشعث بود. هنگامی که حجاج عبدالرحمن را به جنگ با رتبیل فرستاده بود، سعید بن جبیر را بر کار پخش کردن خواسته ها در میان سپاهیان گماشته بود. چون عبدالرحمن حجاج را برکنار کرد، سعید از میان کسانی بود، که سر از فرمان حجاج بیرون آورد. چون عبدالرحمن شکست خورد، و به سرزمین رتبیل گریخت، سعید رو به اصفهان آورد، حجاج برای کارگزار خویش در اصفهان نامه نوشت، و فرمان داد، که سعید را بازداشت کند. کارگزار از این فرمان شانه تهی کرد، و کس به نزد سعید فرستاد، و او را آگاه ساخت، و فرمان داد، که از آن جا دوری گزیند، او از آن شهر بیرون آمد، و به آذربایجان رفت، و برای روزگاری دراز در آن جا ماند، و از درازی روزگار به ستوه آمد، و اندوهگین شد، به مکه رفت، و در آن جا ماند، کسانی دیگری نیز مانند او بودند، که پوشیده می زیستند، و نام های خود را به کسی نمی گفتند. چون خالد بن عبدالله(قصری) به فرمانداری مکه رسید، به سعید گفته شد: مردی بد سرشت است، چه بهتر که از مکه بیرون روی. گفت: چندان گریختم، که از خدا شرمسار شدم، و اکنون می دانم، که آنچه خدا نوشته است، خواه ناخواه بر من فرود خواهد آمد. چون خالد به مکه رسید، ولید(خلیفه اموی) برایش نوشت، که عراقیان را به نزد حجاج گسیل دارد. او سعید بن جبیر، مجاهد و طلق بن حبيب را گرفت، و به نزد او فرستاد، طلق در راه مرد، مجاهد به زندان افتاد، و ماند تا حجاج مرد. ایشان را با دو پاسدار فرستاد، یکی از ایشان پی کاری رفت، و دیگری برجای ماند. به سعید که شب از خواب برخاسته بود، گفت: ای سعید! من از خون تو به خدا پاکی می جویم، زیرا در خواب دیدم، که به من گفته شد: وای بر تو! خود را از خون سعید وارهان! اینک هر جا می خواهی برو، که من تو را نجویم. سعید سر بر تافت.

آن پاسدار سه بار چنان خوابی دید، و سه بار به سعید چنان پیشنهادی کرد، و سعید هر سه بار آن را وا زد. او را به کوفه آوردند، و در خانه ای جای دادند، و قرآن دانان کوفه رفت و آمد به سوی او را آغاز کردند. او با ایشان سخن می گفت، و به شادی می خندید، و دخترک خردسالش در دامنش بود، چون به کند و زنجیر بسته بر پایش نگرست، به زاری گریست. سپس او را بر حجاج در آوردند. چون او را به نزد حجاج بردند، گفت: نفرین خدا بر زاده زن ترسا(یعنی خالد) باد! خالد او را فرستاده بود. هم چنان سخنان خود را دنبال کرد: آیا پایگاه او در مکه را پاس نمی داشتیم؟ آری، سوگند به آن خانه ای که در مکه است. سپس روی به وی آورد، و گفت: ای سعید! آیا تو را در امانتم انباز نساختم؟ نکردم؟ آیا تو را به کار برنگماشتم؟ گفت: آری. حجاج گفت: چه انگیزه ای تو را بر من شوراند؟ سعید گفت: من مردی مسلمانم، گاه درست راه می روم، و گاه می لغزم. جان حجاج اندکی آرام گرفت. سپس گفت و گو را دنبال کرد، و سخن از جای دیگر به میان آورد. سعید گفت: بیعتی در گردن من

بود. حجاج حشمگین شد، و برآشفت، و گفت: ای سعید! نه آن بود، که من به مکه آمدم، و پور زبیر را کشتم، و از مردم آن بیعت گرفتم، و از تو برای سرور خدا گرایان بیعت ستاندم؟ گفت: آری. حجاج گفت: نه آنگاه به سان فرماندار به کوفه آمدم، و بیعت را تازه کردم، و برای بار دوم از تو برای سرور خدا گرایان بیعت گرفتم؟ گفت: آری. حجاج گفت: پس دو بیعت سرور خدا گرایان را زیر پا گذاشتی، و به یک بیعت برای جولاهه جولاهه زاده پای بند ماندی! به خدا تو را بکشم! سعید گفت: من خوش بختم، چنان که مادرم مرا بدین نام خواند. حجاج فرمان داد، که گردنش را زدند. سرش بر زمین چرخید، و سپس آرام گرفت، و کلاه گرد سپیدی با پارچه نازک خرد سیاهی بر فراز آن بود، چون سرش روی زمین افتاد، لبانش دوبار ستایش خدا به جا آوردند، یک بار بلند، و یک بار پوشیده. چون سعید کشته شد، خرد حجاج آشفته گشت، پیوسته می گفت: بند های ما را از پایش بگشائید! کند و زنجیرها برگرفتند. هربار که حجاج می خوابید، سعید را در خواب می دید، که دامن های جامه او را می گیرد، و فریاد می زند: ای دشمن خدا! چرا مرا کشتی! حجاج بانگ برآورد: مرا با سعید چه کار بود! سعید چه بدی به راستای من کرد! چرا او را کشتم! (۱۰)

منابع و مآخذ:

- ۱ - سیر اعلام النبلاء - مجلد اول - از صفحه ۱۲۷۴ الی صفحه ۱۲۸۲ - طبقه دوم به شماره ۴۸۵ - تالیف شمس الدین ذهبی - عربی.
- ۲ - تهذیب الکمال - مجلد دهم - از صفحه ۳۵۴ الی صفحه ۳۷۵ - به شماره ۲۲۴۵ - تالیف جمال الدین یوسف مزی - عربی.
- ۳ - تهذیب التهذیب - مجلد دوم - صفحه ۲۹۶، ۲۹۷ و ۲۹۸ - تالیف ابن حجر عسقلانی - عربی.
- ۴ - تقریب الثقات - صفحه ۵۱۷ - به شماره ۵۳۱۴ - تالیف محمد بن حبان بستی - عربی.
- ۵ - حلیة الأولیاء - جزء دوم - از صفحه ۱۰۱ الی صفحه ۱۱۰ - به شماره ۲۷۵ - تالیف ابونعیم اصفهانی - عربی.
- ۶ - البدایة والنهایة - مجلد پنجم - صفحه ۱۰۷ و ۱۰۸ - وقایع سال ۹۴ هجری قمری - تالیف ابن کثیر دمشقی - عربی.
- ۷ - ویکی بیدیا الموسوعه الحره (دائرة المعارف عربی) - آخرین تعدیل دهم فروری سال ۲۰۱۸ میلادی - ساعت ۰۶/۴۷ دقیقه - عربی.
- ۸ - طبقات - جلد ششم - از صفحه ۷۱۱ الی صفحه ۷۲۲ - تالیف محمد ابن سعد - ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی - فارسی.
- ۹ - اخبار الطوال - صفحه ۳۷۱ - تالیف ابوحنیفه احمد بن داود دینوری - ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی - فارسی.
- ۱۰ - تاریخ کامل - جلد ششم - ۲۸۰۹، ۲۸۱۰ و ۲۸۱۱ - تالیف عزالدین ابن اثیر - ترجمه: دکتر سید حسین روحانی - فارسی.
- ۱۱ - دو سعید - از صفحه ۹ تا صفحه ۱۸ - تالیف مفتی محمد شفیع عثمانی - ترجمه ابومسلم سرور براهوئی - فارسی.